

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حسین فکوری

۲۷ سپتمبر ۲۰۱۲

محمد محقق؛

سیاست مدار مدبر یا پهلوان ماب بی تدبیر

محمد محقق با شعارهای قوم‌گرایانه و دفاع از حقوق اقلیت محروم هزاره وارد بازار سیاست شد. او توانست برای خودش در اندک زمانی، در دل مردم آشیانه بسازد؛ زیرا خود را وارث پرچم خونین در خون تپیدگان هزاره، و ادامه دهنده راه مزاری معرفی می‌کرد. مردم هزاره با ارادت به مزاری به سوی او شتافتند. بیخبر از آن‌که به گفته بصیر احمد دولت آبادی، مزاری شدیداً از آقای محقق متنفر بود و تمام مشکلات سمت شمال را به خاطر محقق می‌دانست و مصمم بود او را از رهبری سمت شمال بر کنار نماید.

مردم هزاره برای مرهم‌گذاری زخم‌های کله منار شدن هزاره‌ها انسان، به گلوله بسته شدن هزاره‌ها کودک و ویران شدن خانه‌های شان، عاشقانه و غافلانه محقق را در بغل گرفتند. آنان فکر می‌کردند که شب‌های تاریک زندگی شان به سر رسیده و آرزوی صبح و سال نو نزدیک است. او از آدرس این آروزها و باورها به کرسی لوکس وزارت پلان راه یافت. بعد از لمیدن چندی در آن بدون کدام دست آورد مثبت برای مردم محروم هزاره، در یک تصمیم نه مبتنی بر خرد، بلکه مبتنی بر احساس، با این چوکی خدا حافظی کرد، ولی او توانست با همین عمل نابخردانه و احساساتی‌اش احساس عاطفی مردم هزاره را به خودش جلب نماید.

سپس بدون عاقبت اندیشی خود را آماده قماری برای کسب چوکی ریاست جمهوری کرد. قماری که برندگی آن متصور نبود و باختنش از همان روزهای اول حتمی و قطعی بود. محقق چون همیشه برای هیچ عرق ریخته بود و برای هیچ جنگیده بود، این‌بار نیز برایش فرق نمی‌کرد و برای هیچ وارد کارزار انتخابات شد. او با شوق و علاقه عکس‌های لنگی به سر و چین به دوشش را، که بیش‌تر به «مارمولک» می‌ماند، به در و دیوار و کوچه و پس کوچه‌های این سرزمین چسپاند. با سردادن شعارهای عدالت، انکشاف متوازن، قانون و خیر اندیشی وارد میدان انتخابات شد. شعارهایی که فاصله‌اش با محقق از زمین تا مرخ نیز بیشتر است؛ زیرا بی عدالتی و قانون‌گریزی از تارهای زرین چین آقای محقق می‌درخشید و می‌درخشید. امروز «کاخ سبز و دارالخلافه هزار و یک شب» وی در کابل این مسأله را آشکارا حکایت می‌کند.

معلوم است در کشوری که تاریخش حکایتگر چور و چپاول، دزدی و غارت‌گری، ویرانی و بربادی و کشتار و قتل عام باشد [۱]، ارزش‌های قومی و مذهبی بر ارزش‌های دموکراتیک و مدنی همچون ظلمت بر نور سایه می‌افکند. به همین خاطر بود که پیر مردان قامت خمیده، پیر زنان پارسا و جوانان پر شور و هیجان هزاره، ناآگاهانه به پای صندوق‌های رأی رفتند و به آقای محقق رأی دادند.

با نهائی شدن نتایج انتخابات، که بیشتر به بازی بزکشی می‌ماند، آقای کرزی برنده این بازی بزکشی شد. او بعد از یاد نمودن حلف وفاداری با شعار مشارکت ملی و مشارکت قومی کابینه اش را با افراد جزم اندیش، ارتجاعی و ناسیونالیست پشتونی چون خرم‌ها و احدی‌ها، سر و سامان بخشید.

آقای محقق بعد از این شکست که تنها، حیران، سرگردان و بی‌کار باقی مانده بود، پر و پاگندهائی را علیه نظام کرزی سر داد، اما به وی سودی نبخشید. مجبوراً روزهای سخت زندگی را در فضای سرگردانی سپری کرد. او گاهی برای تسلائی دل با چشمان لبریز از اشک در میان مردم ظاهر می‌شد و برای حفظ محبوبیتش تمساحانه اشک می‌ریخت و به هیاهو می‌پرداخت.

محقق با نزدیک شدن انتخابات پارلمانی بار دیگر دست به بخت آزمائی زد، اما همای رحمت خواب آلود حرکت کرد و از مسیر اصلی اش به انحراف رفته، تصادفاً بالای سر او سایه افکند. او با اخذ ۵۳ هزار رأی از بادیه نشینان غرب کابل، به کرسی پر زرق و برق پارلمان تکیه زد. او که بعد از شکست، تازه روزهای پیروزی را تجربه می‌کرد و از شوق به خود می‌بالید. مجنون وار و مستانه مردمش را در يك قمار، در بدل هیچ، به سیاف خون آشام باخت؛ سیافی که با قتل هزاره‌های افشار افتخار مجاهد بودن را کمائی کرده بود. مجاهدی که بی‌رحمانه جوانان افشار را سر برید و دل افسرده مادران‌شان را با به گلوله بستن کودکان شان آتش زد. با نواختن شلاق‌ها، و سیلی‌های پر ضرب، صورت یتیمان شان آرامش بخشید. او فاجعه‌ای آفرید که از درون خانه‌های ویران شده هزاره‌های افشار، خون سرخ شهیدان همچون دریای خروشنده می‌خروشید؛ فاجعه‌ای که حتا تا امروز سبزه‌ها، از روئیدن در شوره‌زار افشار خجالت می‌کشند.

معامله‌ی ناسجیده آقای محقق باعث ایجاد نفرت شدید مردم هزاره نسبت به وی شد. او بار دیگر برای تعمیم روابطش با مردم، دست به حيله‌گری زد و با شدت یافتن حملات کوچی‌ها در سزمین هزاره‌ها، خود را از گرسنگی غش انداخت و با ظاهر گرسنه و تشنه فریاد می‌کرد که کرزی وارث خلف عبدالرحمان خان است. با این نیرنگ توانست خود را دوباره محبوب مردم جلوه دهد. مردم هزاره که از سیاست‌های عوام فریبانه وی عبرت نگرفته بودند، این بار نیز از او به گرمی استقبال کردند. فکر کردند او در گفته‌هایش نسبت به کرزی صادق است و راستی کرزی وارث عبدالرحمان است، اما دیری نپائید که مردم متوجه شدند پروپاگنده‌های آقای محقق نسبت به کرزی صادقانه و از ته دل نبوده، بلکه به خاطر روابط و منافع شخصی خودش بوده است؛ زیرا باز هم او در انتخابات ریاست جمهوری، در قمار دیگری با کرزی، در پشت يك ميز و يك سفره قرار گرفت؛ چون او همیشه عاشق قمار بود و آرزوی مجال قمار دیگر را در سر داشت. غیر از قمار چیزی به نام منافع مردم برای او مطرح نبود. به گفته مولانا:

خنگ آن قمار بازی که بباخت آنچه بودش

بنماند هیچش الی هوس قمار دیگر

به همین خاطر در انتخابات دور دوم ریاست جمهوری، کرزی او را به يك قمار بدون هیچ به دنبالش کشاند. او با کمال میل به دنبال کرزی راه افتاد و عکس‌های چین به دوش و قره‌قولی‌دار کرزی خان را، به پشت بسته و به کوه‌ها

و دره‌های پر پیچ و خم هزارستان حمل کرده و به دویدن آغاز کرد. سنگینی قره‌قول کرزی چنان بر وی غلبه نموده بود که قطره‌های عرق از آستین چپش می ریخت. او این بار نیز مردمش را در بدل یک چشمک همراه با تبسم به کرزی باخته بود، اما کرزی واقعا بی انصاف بود، بعد از پیروزی او را با لگد به دور انداخت. سوگمندانه بود؛ بوی عرق‌های آقای محقق ذره‌ای در مشام آقای کرزی اثر نکرده بود.

آقای محقق بعد از انتخابات ریاست جمهوری به حاشیه قدرت رانده شد و از میدان بازی سیاسی خارج گردید. او در یک باتلاق سردرگمی فرورفت که تا هنوز برای نجاتش دست و پا می‌زند. او قورباغه‌وار در باتلاق سیاست شناور است. برای دستیابی به قدرت و ثروت در بحر سیاست جبهه‌ها تشکیل می‌دهد. جبهه‌هایی که تمام افراد آن از یک قماش و از هم تیپ‌های آقای محقق است. ایشان نه تنها نخبگان سیاسی نیستند، بلکه بعد از تمرین‌های پیاپی، چون کرزی قهرمانان بزرگشی نیز نخواهند شد.

به نظر نویسنده علتی که آقای محقق مدام در پرتگاه شکست، زهر ناکامی را می چشد، این است که وی نه تنها درس سیاست را پخته نخوانده است، بلکه مفهوم سیاست نیز تا هنوز برایش ناآشنا است. از طرف دیگر او سیاست فهمان خردمند اطرافش را به حاشیه می‌راند و ده‌ها آدم باسواد که روزگاری در رکاب او قدم می‌زدند، اکنون از او فاصله گرفته‌اند و خلاف آن افرادی چون حاجی خلیل، خنجری و ده‌ها ارباب و داروغه‌های خسک دزد و نفهم دیگری چون آنان، که برای مردم فاجعه می‌آفرینند، را پرورانده و در کنارش نگه می‌دارد.

امروز مردم از او فاصله گرفته است و آنانی که خود در رکاب اویند قلب‌های شان با او فاصله دارد؛ زیرا مردم رهبری از جنس خودشان می‌خواهند. مردم از گرسنگی و برهنگی رنج می‌برند و هزاران خانواده هزاره به قرص نانی محتاج‌اند، اما کاخ سبز او در مزار شریف و دار الخلافه اش در سرکاریز شهر کابل ثروت قارونی وی را، که از فروش مردمش کمائی کرده است، به نمایش می‌گذارد.

مردم رهبری می‌خواهند که با آن‌ها باشد و در میان آن‌ها باشد، اما آقای محقق در شهر کابل حتا کوچه خانه‌اش را بسته و اجازه نمی‌دهد هزاره غریب و گرسنه از کوچه پیش خانه‌اش عبور نماید. به همین جرم ده‌ها نفر هزاره توسط افراد آقای محقق سیلی خورده و لت و کوب شده‌اند.

کسانی که به سختی بعد از ده‌ها بار مراجعه و تلاشی خود را به آقای محقق رسانده‌اند، خوب دیده‌اند که او در دفترش با دماغ فرعون گونه با مردم بر خورد می‌کند. به گفته خانم فلاچی: «شاید فکر می‌کند او خدا است». در دفترش هنگامی که مردم از رنج‌ها، دردها و محرومیت‌های شان سخن می‌گویند، او به خوردن پسته، بادام و نوشیدن نوشیدنی‌های خوش طعم و تماشای فیلم‌های کارتون‌ی مصروف است، حتا نیم‌نگاهی هم به مردم نمی‌کند، چه رسد به تعارف، که یکی از آداب بومی مردم افغانستان است. آن هم در حالی که دانشجویان هزاره در خانه خرابه و کرائی درست در کنار خانه او از گرسنگی رنج می‌برند. نویسنده خود بارها شاهد بوده که دانشجویان و دانش‌آموزانی که در کنار خانه محقق در اتاق کرائی زندگی می‌کنند، شب‌هایی گرسنه بوده‌اند.

در همین روزها آقای محقق با چند تن از افراد هم‌سطح و هم تیپش باز سر و صدا و هیاهو به راه انداخته است. اما مردم دیگر به سر و صدا و هیاهوی آقای محقق اهمیت نمی‌دهند؛ زیرا هیاهو و اشک‌های او دیگر بعد از معامله با سیاف، قاتل مردم هزاره در افشار، و تجربه‌های بدون هیچش در دو انتخابات ریاست جمهوری، بی‌ارزش و بی‌اثر شده است. دیگر مردم محروم، صادق و خوش‌باور غرب کابل، موتر او را با عطر نمی‌شویند و نخواهند شست. دیگر مردم از برچی تا خانه آقای محقق در کارته سه از دنبال موترش با شکم گرسنه و پای برهنه نمی‌دوند و نخواهند دوید.

آقای محقق اکنون تاریخ انقضایش فرا رسیده است و بهتر است به ستل زباله تاریخ انداخته شود تا بوی متعفنش فضاء را آلوده و مردم را مسموم نسازد؛ زیرا او ادبیات سیاسی مدرن را نمی داند و با ارزش‌های مدنی و دموکراتیک کاملاً نا آشنا و بیگانه است. فرسخ‌ها با سیاست‌بازی در يك جهان شبکه‌ای و در يك بستر دموکراتیک فاصله دارد. زبان و سواد سیاست‌بازی جهان امروز را ندارد و نمی‌داند. او پهلوان نبود، ولی با خصلت پهلوانی با سیاست بازی‌ها، دست به گریبان بود. در يك بستر جنگی محقق میدانی برای جولان داشت، اما اکنون دیگر سنگری برای جنگ نیست که پهلوان مآبی مثل محقق در آن مرکب براند. شاید يك پهلوان مآبی چون محقق در کوچه خانه‌اش فضائی برای جولان بیابد، ولی در میدان سیاسی امروز دیگر به او ضرورتی نیست.

اکنون مردم ما به سیاستمداران مدبر ضرورت دارند، نه به پهلوان مآبان بی تدبیر. رهبرانی با تخصص و با تقوای سیاسی ضرورت است که دموکرات و معتقد به ارزش‌های دموکراسی [۲] باشد. زبان و سواد سیاست‌های امروز را بهفهمد و بداند. توان بازی سیاسی در يك بستر چند فرهنگی و چند قومی را داشته باشد. دیگر تنها دره صوف، شولگر و چهارکنت نیست که هزاره‌ها پای منبر آقای محقق بنشینند و به حدیث‌های او گوش بدهند و بعد به فرمانش حرکت نمایند.

این بود شرح مختصری از تاریخ سیاسی «پهلوان مآبی و قمار بازی» آقای محقق. امید که در این مورد وجدان‌های بیدار با چشمان حقیقت‌بین، منصفانه قضاوت کنند.

ⁱ - بصیر احمد دولت آبادی می‌گوید: مزاری و قتی در آخر سال ۱۳۶۸ به ایران آمد.... به شدت از عملکرد استاد محقق در صفحات شمال نا راضی بود و حتا در صدد بودند که ایشان را از مسؤولیت شمال بردارند. روزی این موضوع را در قم با ما در میان گذاشت، در جلسه چهار نفر بودیم بابه مزاری، مرحوم قرین، جویا و بنده. ایشان قصد داشتند که استاد محقق را بردارند چرا که تمام مشکلات شمال را به نحوی با ایشان در ارتباط می‌دانست... اما ما با حذف استاد محقق شدیداً مخالفت نمودیم و حتا به شکل اعتراض گفتیم ما هم نیستیم. بابه هرچه اصرار کرد و نقاط منفی استاد محقق را برشمرد ما بر اساس همان علاقه قبلی که ایشان را بعد از بابه مزاری فرد دوم در شمال می‌دانستیم راضی نشدیم... وقتی زیاد اصرار نمودیم و از استاد محقق دفاع نمودیم بابه آه سردی کشید و گفت شما محقق را نمی‌شناسید. او محقق دیروز نیست... حالا قرین به رحمت خدا پیوسته است آقای جویا اگر نترسد شاید این حرف را تائید نماید... ما آن روز با بابه مزاری مخالفت کردیم طرف استاد محقق را گرفتیم بعدها پس از شهادت بابه به این نتیجه رسیدیم که بابه درست می‌گفته ما اشتباه می‌کردیم [۳]. متن گرفته شده از « مزاری ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌های افغانستان»، نویسنده حمید (بصیر احمد) دولت آبادی. لندن آنتاریو-کانادا.

یادداشت:

[۱] تمام تاریخ افغانستان را " حکایت‌گر چور و چپاول، دزدی و غارت‌گری، ویرانی و بربادی و کشتار و قتل عام" دانستن، اگر هیچ چیز نباشد به جرأت می‌توان نوشت، بی‌خبری از تاریخ می‌باشد. چه کشوری که از طرف دوست و دشمن بر مبنای مبارزات شکوهمند آزادیخواهانه اش به "گورستان امپراتوری‌ها" لقب یافته، در هر تحلیل تاریخی ندیدن چنان شکوهی حد اقل بی‌خبری از تاریخ را می‌رساند.

[۲] از نظر ما در مقطع کنونی که کشور ما در اشغال ۴ کشور امپریالیستی و نوکران آنها قرار دارد، هیچ ویژگی برای یک رهبر، با اهمیت‌تر از داشتن عرق ملی و آزادیخواهانه نبوده و نیست.

[۳] میرهن است که پورتال نمی‌تواند با طرز دید نویسنده مطلب و آقای دولت آبادی در مورد "مزاری" موافق باشد، چه از نظر ما به همان اندازه که مسعود- ربانی و گلبدین- سیاف جنایتکار بوده و دست شان به خون خلق ما اغشته و قلاعه اجنبی را به گردن دارند، "مزاری" نیز در تمام خصوصیات با آنها یک سان و شریک بوده و می‌باشد.

اداره پورتال AA-AA